

جهانی شدن،

طبقه

و مسئله

دموکراسی

خواکیم هیرش بکتاش بابادی

اندیشه یست مدرن طبقه را کنار گذاشته است. تئوری میثی بر طبقات دیگر «مد روز» نیست و هیچ سخنی از سیاست طبقاتی به میان نمی آید.

تئوری های اجسامی غالب اکنون اسبچه را که تئوری های دموکراتیک به عنوان انسانه قلمداد می کردند به مثابه حقیقت پذیرفته اند؛ یک «جسامه ای مدنی» فرودگرا که در آن نابرابری های اجتماعی مستلماً با اهمیت

ساختاری انگاشته نمی شوند و انگیزه های اساسی برای رقابت در جامعه ای که بشکلی پایمان به سوی «موفقیت» در بازار جهانی جهت گیری شده است، ایجاد نمی کنند.

تفسیر آکادمیک رایج عصر ما، مستثناً با ولایت سرمایه داری، ناسازگار است، و اقلیتی که در آن نابرابری های ملی و بین المللی همواره آشکارتر می شوند، استراتژی های «تولیرانی» مدبریت بحران نه تنها اشکال موجود استعمار را سبب تر کرده اند، بلکه صورت های جدیدی را برای «عقلانی سازی»^(۱) و «تعطیل ساختاری» ایجاد کرده اند. و فشارهای ناشی از انباشت بین المللی شکنج فزاینده و بصورت بی واسطه بر فرایندهای سیاسی و اجتماعی ملی وارد می شوند.

کنار گذاشته شدن طبقه از گفتمان آکادمیک، درست در زمانی که جهانی شدن به شیوه ای چنین ملموس از تسلطات اجتماعی و تضادهای بین المللی را در پس زمینه ای وابستگی اقتصادی و استعمار بازسازی می کند، مستلماً تا حدی به وضعیت خود تئوری طبقات و نیز تئوری سستی این تئوری بر روی طبقه و فشار طبقاتی در عصره دولت - ملت^(۲) مربوط می شود. کم رنگ شدن فراگیر رنگ و بوی طبقاتی در گفتمان تئوریک پس از جنگ جهانی دوم، تا حدود زیادی به ساختار سیاسی - اقتصادی سرمایه داری «فئودرسم» مربوط می شود. ساختاری که با تمرکز شدید بر روی بازارهای ملی، توسعه ای تولید اسبچه و مصرف داخلی، گسترش دامنه ای مداخلات دولتی در سطح ملی، رشد باپدار اقتصادی، سیستم تأمین اجتماعی پیش رو و نهایتاً نهادهای نظارتی تضاد طبقاتی مشخص می شود به نظر می رسد که تصویر جامه ای با یک مولد متافخر، مساوات طلبانه و از لحاظ سیاسی یکپارچه، مسئله مبارزه طبقاتی را به عنوان یک مسئله اجتماعی میزد، رفع کرده است. اما امروزه مشخص شده است که این شرایط چیزی نبود جز یک اپیزود کوتاه در تاریخ سرمایه داری.

با این حال، تحولات اجتماعی، بحرانها و شرایط باز تولید اجتماعی آنچنان تغییر کرده اند که تئوری طبقات به عقولیات و دیدگاه های تازه ای نیاز دارد. در حالی که سالها پیش مارکس در کتاب هجدهم پرور تضادهای فئولی میان

ساختار طبقاتی و صورت نهادینه ی سیاست های لیبرال دموکراتیک را نشان داده بود، به نظر می رسد که این مسائل به نحوی با سازماندهی میثی بر همگامی در فئودرسل حل شده است. همانگونه که پولاتی (۱۹۹۰) خاطر نشان کرده است، مبارزات انقلابی و اصلاحی طبقه کارگر، که فئودرسم از حل آنها زنده شده به عنوان یک کنش جامعه در برابر گروایش خود - تخریبی نهفته در بین سرمایه قابل درک است. این مسئله نشان دهنده وضعیت تناقض آمیزی است که در آن، به نظر می آید مبارزه طبقاتی سرمایه داری را نجات بخشیده است. اما امروزه پس از بحران فئودرسم، مبارزاتی سرمایه داری جهانی و تخریب جنبش های میثی کارگری، مسئله ثبات و پایداری اجتماعی در برابر خود تخریب بازار سرمایه داری به شکل نوین و حادثه تر از گذشته خودنمایی می کند و وجود نهادها و فرایندهای لیبرال دموکراتیک در سطح دولت - ملت یکی از پیش شرطهای مبارزات «پر میثی» جنبش های کارگری بود. یک جامعه ای نسبتاً بسته و ایزوله تبدیل به یکی از سانی شستی شورایی لیبرال دموکراسی شده بود.

این شرایط اندیشه ای وجود رابطه ی تضاد میان حکومت کنندگان و حکومت شونده گان - رأی دهندگان و نمایندگان آنان - را قابل درک کرده بود و به مفاهیم همچون «شارکت» و «مشروعبیت دموکراتیک» اهمیت بخشیده بود. یک فرایند دموکراتیک که به شهر و بدان اختیارات اعطا کند و تضمین کننده کنترل مردمی بر نهادهای سیاسی باشد، اساساً تنها هنگامی ممکن است که عضویت اجتماعی و سیاسی بخوبی تعریف شده باشد و دامن دموکراتیک قدرت سیاسی را در اختیار داشته باشد. سنگ بنای قانونی و سیاسی تمامی نظریات دموکراتیک، یعنی همان مفهوم قرارداد اجتماعی، توجه و اساس اصلی خود را در ارتباط میان «مردم» و «دولت» می یابد. البته صورت واقعی این اتحاد فرضی میان حکومت کنندگان و حکومت شونده گان هرگز به طور کامل به حلیت نیویسته است.

همواره چنین بوده است که بسیاری کسانی که درون مرزهای یک حکومت زندگی می کنند، هرگز چیزی بیش از «توسمی صوری» به حقوق مدنی نداشته اند و امکانات برای مشارکت

سیاسی به وسیله ناهنجاری‌های اجتماعی و روابط کنترل اقتصادی محدود شده است و تمرکز فعالیت‌های دولت بر ساختارهای قدرتمند اقتصادی منحصراً گردیده است. گذشته از این، از آن جا که سیاست‌گذاری هر دولت - ملت نتایجی در بر دارد که از مرزهای آن فراتر می‌رود، کشش‌های اجتماعی به وسیله روابط قدرت بین‌المللی نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

اما تصویر لیبرال دموکراتیک از سیاستی مشکل از دولت - ملتها هنگامی شکلا را رنگ می‌بازد که افراد نتوانند درباره تصمیمات سیاسی رأی دهند چنانکه از حق مدنی شهروندی محروم هستند یا هنگامی که مردم خارج از مرزهای (تعریف شده) حکومت زندگی کنند و یا هنگامی که تصمیمات مربوطه درون چارچوب نمانده‌ای دولت - ملت نگیند به نظر می‌رسد که فرایند جهانی شدن اقتصادی و تحریرات ساختاری همواره آن نهایتاً خط پارسی بر هر آنچه که در تئوری لیبرال دموکراتیک منتهی بود، کشیده است. مفولاتی همانند «حوزه انتخابانی»، «مسئولیت» و «مشارکت» به شدت شکل‌گرفته «عضویت» - چه در یک گروه قدرتمند اقتصادی و چه در یک منطقه محاصره‌ی شده امنیتی یا نیرومندترین بخش‌های جامعه و یا حتی در یک کلپ محلی یا یک گروه فرهنگی - هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی بسیار نامشخص شده است.

ساختار اجتماعی «پساوردی»^(۳) با ارتعاش میان تقسیمات رشد یافته اجتماعی در سطح ملی و جنبش‌های رو به گسترش پیمانندگان و مهاجران در سطح بین‌المللی مشخص می‌شود. در نتیجه، تصویر یک جامعه ملی دیکارچه به طور غریبانه‌ای از اعتبار سابق می‌شود اکنون بیش از هر زمان، دیگر ادعاهای ملی و محلی نمی‌توانند به زهر سوال رفت میانی عینی خود را پنهان کنند. این تغییر و تحولات از دید پسی‌پولیسی‌های خستگ‌ناپذیر جامعه‌شناسی متقابل، مصیبت برخی فرایندهای خودتجدیدی «فردگرا شدن» «لنکر فرهنگی» و «کلون‌گرایی نحوه زندگی» به نظر می‌رسد در مقابل، یک درنگه متفاوتانه نمانده است که درک کند که این تغییر و تحولات آنقدرها هم در رفتارهای مختارانه‌ی افراد، با عمومیت یافتن ارزشهای است - مدون

ریشه ندارند، بلکه ریشه آن بیشتر در فرایند پویای ابلیت جهانی و نسازی وسیع هم‌راه آن است.

تحولات روابط کاری بسیار با اهمیت است. فرایند جهانی سازی، که برای سر و سامان دادن به بحران فوریدیمو به اجرا درآورده شده بود، در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری پیش رفته منجر به درجانی از بسکاری طولانی - مدت ساختاری شد و به عنوان نامتعال کننده سیسته سیاسی لیبرال دموکراتیک، خیلی زود کنار گذاشته شد علت این تغییر و تحول این است که ساز و کار سنتی گیزی برای تعادل جهانی دیگر معنی نیست، اساسش که در اساس، مبتنی بر افزایش موجودی سرمایه و حفظ رقابت جهانی باشد، خوبانخواه به صورت آگاهانه و استراتژیک منجر به بسکاری وسیع می‌شود. هر چند که از جانب طرفداران این سیاست مرتباً در نطق‌های آنتین تقصیاتی در جهت مقابله با این مسئله داده می‌شود.

با این حال، هر چه که رشد بیکار و از دست دادن امنیت اجتماعی بیشتر باشد، مقررات حمایتی اجتماعی کمتر می‌تواند به اصلاح «فرمانیان سولوناسیون» را که از کار بر کنار مانده‌اند پناه دهد. کارهای حاشیهای و بیکاری بیش از پیش با محرومیت ملای هم‌راه می‌شود. جهانی پایان‌ناپذیر میان شانلان و بیکاران و نیز میان گروه برتر شانلان صاحب مریا و کارگران غیررسمی حاشیهای، به پکس از ویژگی‌های برجسته جامعه تبدیل شده است. مقررات زلفی» نوسارونی است که به وسیله «کارشناسان» توسعه می‌شود آنچه که مورد نظر آنان است مست کردن یا خلق صلاح کردن ساز و کارها و محدودیت‌های قانونی. نسو تنظیم استانداردهای کاری و مقررات زلفی غیراستقیم روابط اشتغال از طریق افزایش تفاوت دستمزدها و فشار فرایند برای جابجایی نیروی کار است.

هدف از استراتژی این است که با کاهش قابل توجه در مانکن درآمد خانص و افزایش شدت کار سولواوری با تقویت کنند. به عبارت دیگر، هدف باز توزیع ثروت اجتماعی است. درک فرایند نسواری چه موفقیت‌آمیز باشد چه نباشد، نتیجه‌ی مشخص آن در هر حال گسترش ارتش ذخیره مستعد و

شدت یافتن شکست‌های اجتماعی است. تأثیرات جهانی سازی و مقررات زلفی که به وسیله بازار جهانی به اجرا در آمده در استراتژی هم‌راه جهانی «ناسی» آن آشکار است. استراتژی که بیش از آنکه در پی یک نیروی کار با ثبات باشد، در پی یک ذخیره کاری انعطاف‌پذیر» و هر چه سیال‌تر و در دسترس‌تر است. نیروی کاری که به وسیله شانلان کوتاه مدت و پاروقعت شرکت‌های قراردادی فرعی و دست دوم و نگاه‌های اشتغال تأمین شود.

منابع لازم برای روش‌های نسواری «سروفت»^(۴) - که وجود مقابله کاران خدماتی و تدارکاتی دست دوم را که از لحاظ اقتصادی با یکدیگر مرتبط هستند و با هزینه‌های محدودی فعالیت می‌کنند، ایجاد می‌کنند تعداد کارگران دستمزد ناچیز و تضمین نشده را افزایش می‌دهد تفاوت میان سطح امنیت اقتصادی نیروی کار سنده و حاشیهای وابسته به پرداخت‌های ناچیز، و گروه محدود کارگران صاحب مریا و با اشتغال دائم، تقریباً در حال سحر شدن است. وضعیت اشتغال شدیداً تقوی شده و نسبتاً با اطمینانی که در دوران فوریدیمو در مورد بسیاری از کارگران مرد صادق بود، به طرز وقه‌فناپذیری در حال ناپدید شدن است. تمامی کارگران در رابطه‌ای مشابه در برابر ساز و کار «بهروری» و «کیسیت» قرار گرفته‌اند. رابطه‌ای که با فشارهای در جهت ایجاد وظیفه‌شناسی، خدمت‌رسانی و بیرونی بی‌چون و چرا تقویت می‌شود.

شاعدی بر به حاشیه رانده شدن نیروی کار را می‌توان در افزایش تعداد کارگران آلمانی معین تضمین شغلی و فرایند ایجاد اجتماعی یافته رده‌ی «خودکامی» نویسن، یا همان تغییر گرایش از کار رسمی حقوق‌دار به خود-اشتغالی تحت فشار تقلان سازی و بی‌کاری توسعه‌ی نا نیز باید به این تصویر افزود این خود-اشتغالی نه تنها به الزامات کارایی تحوکار بیش از پیش در نقش جدید مربوط می‌شود، بلکه به تکرار فرایند «بارش ناشی از بسکاری نیز مرتبط است. درآمد تقریباً نسبی از این افراد خود- اشتغال، پایین‌تر از میانگین درآمد ملی در آلمان است.

وضعیت اقتصادی که مرتباً وخیم‌تر می‌شود، رابرابری‌های اجتماعی و سیاسی ناشی

از ابلیت سرمایه‌ی مسافرویی، وابستگی بیش از پیش و فقیرسازی و سرکوب سیاسی همراه با این وضعیت، فشار ناشی از جنبش مهاجران و پناهندگان را شدت می‌بخشد. با وجود تمامی سزای و کارهای کنترلی، حجم زیادی از مهاجرت به سمت شهرهای گسترش یافته جزیره دار و بازارهای آسیا و از لحاظ نیروی کار ارزان و اصلاً غیرقانونی تأمین می‌کند. نیروی کاری که از حقوق سیاسی و اجتماعی عادلانه محروم شده است. این طبقه که سرمایه‌ی بین‌المللی همواره بر اساس شهرداری تولید «مخاطب» پایه گذاری شده است. بیش از همیشه در مراکز شهری خودنمایی می‌کند.

مخالفتی شدن ساختار اجتماعی، که حاصل از این تحولات است، به نحوی است که مداخله یهودی بر طبقه و قشر دیگر کارایی زیادی برای ترمیم و ترمیم موجود ندارد. و او در شکاف میان شرکت‌های چندملیتی و محلی کارخانه‌های پیشگام با تکنولوژی پیشرفته کارخانه‌های وابسته مشارکتی، شرکت‌های جهانی تخصصی و ساختمانی سنتی سست می‌کند. در معرض تهدید نیروی قرار دارند. سخن گفتن از این که مالکیت سرمایه به خودی خود یک طبقه واحد را ایجاد می‌کند مشکل است. در عین حال، کارگران جانشینانی در اشکال مختلف آن، همراه با کارگران «خود اشتغال» در حال افزایش هستند. در حالی که قشری از کارکنان نسبتاً صاحب برابری با کمیت و پرخورده از دستمزدهای بالاتر در حال شکل‌گیری است که به صورت بین‌المللی در فعالیت‌های با تکنولوژی برتر، مدیریت و امور مالی شایع هستند. چنین شکاف عمیقی میان مشاغل مدیریتی بین‌المللی، ارتباطات، خدمات و امور مالی از یک سو و پلایای نیروی کار سنتی، مشاغل خودکار یا نیمه خودکار کشاورزی که هنوز به وسیله ی مؤسسات کشاورزی بزرگ نابود نشده اند مشاغل کم‌مزد، نیمه وقت و نیروی کار مهاجر و سیاه پوست از طرف دیگری، گشوده است. تفاوت میان طبقه کارگر و طبقه متوسط بیش از پیش ناچیز شده است.

البته این بدان معنی نیست که جمعیت‌ها و تشکلهایی که خود را با طبقات میان‌فشارتهای روزانه شیوه زندگی و نحوه دریافت همان تعریف کرده‌اند از میان رفته‌اند و بعضی

پژوهشهای علوم اجتماعی، بویژه در زمینه رفتار رأی دهن و گزارشات مصرف‌کنندگان، چنین مرسوم شده است که میان دسته‌های اجتماعی مختلف بجای طبقه یا قشرهای مختلفه نامز قائل شوند مفهوم «خواهش» (۵) بزرگوار مثالی از این مورد است. شیوه و سبکی که مردم از طریق آن حیات اجتماعی خود را شکل می‌دهند و دریافت می‌کنند. شیوه‌ای که کاملاً مستقل از شرایط مادی نیست اما فعالیت‌ها بر اساس شرایط و بویژه اجتماعی - فرهنگی ساخته می‌شود. جناب اینجاست که مفهوم «دسته» (۶) را می‌توان در کارهای انجام شده به وسیله دستگاه پژوهشی بازار تجاری (STI NEWS) ردیابی کرد که دسته‌های کاری را با مقولات زیر از یکدیگر تمیز می‌دهد: «دوین»، «مخاطب کار آشکار»، «تکنوکرات لیبرال»، «اگزیکوتیو»، «طیغه»، «متوسط باس»، «دسته»، «قابل تحرک اجتماعی»، «دسته ی لذت‌طلب»، «سنتی» و «بالاخره دسته «دوین سنتی» در مقابل در گروه پژوهش دیگری که به وسیله مایکل وستر (۷) هدایت می‌شد، جامعه از لحاظ نشان فرهنگی (۸) به دستجات مختلفی تقسیم می‌شد: «پیش‌رو به طرز موفقیت‌آمیزی ملون»، «بی‌طبقه ملون»، «شاغلان مدرن شکاک» و «همه‌روز محافظه کار و مخالفت‌جو» - گروهی که حدود یک چهارم جمعیت را در بر می‌گرفت. هر یک از این پژوهش‌ها به این نتیجه می‌رسند که جامعه به دو طبقه بالا و پایین تقسیم شده است و طبقه وسیعی در میان این دو وجود دارد که از لحاظ عملکرد و شرایط اجتماعی بسیار متنوع است.

این که آیا چنین تحلیل‌هایی درازتر از هدف اصلی خود - که همان به دست آوردن اطلاعات آماری درباره‌ی الگوهای وابسته به گروه مصرف و رأی دهن است - دارای اعتبار هستند یا خیر مورد سؤال است. حلقه‌ای که انگیزه‌ی آنان کردارهای دفاعی قابل قبول تجاری درباره‌ی رفتار سیاسی و اجتماعی است. نمی‌توانند استنتاج دسته‌های «دسته‌ها» نسبتاً پایدار اجتناب کنند. سؤالی که اینجا پیش می‌آید این است که آیا این دسته‌ها تنها ساخته‌های ذهنی نیستند که تقسیمات واقعی اجتماع را به شیوه‌ای سطحی نگارانه توصیف می‌کنند؟ این حقیقت که گروه‌های مهاجر و پناهنده که نه حق رأی دهن

دارند و نه به عنوان مصرف‌کننده نقش قوی ایفا می‌کنند به صورت یک قلمرو از این پژوهش‌ها کنار گذاشته می‌شوند. سئوال فوق را نفی می‌کند نیز قابل اعتبار است. سخن هر چه بیشتر پیش‌بینی‌های احتمالی این گروه‌های پژوهشی نشان‌دهنده‌ی این است که این مفهوم‌سازی‌ها چقدر از درک الگوهای اجتماعی کنونی عاجزند.

اما به هر حال، مشاهده‌ی اساسی این پژوهش‌ها - این که ساختار اجتماعی بیش از پیش به وسیله‌ی تفاوت‌های اقتصادی هموار می‌شود، هر چند که با مفهوم ساده‌انگاری «فرهنگی» تعریف شده باشد، صحیح است. در نظر گرفتن اختلافات عینی در شرایط اجتماعی - اقتصادی هر چند که با شیوه‌های مختلفه و به صورت اجتماعی - فرهنگی بیان شود برای درک و تبیین اجتماعی، قطعی است. از دیدگاه تجاری شدن فرآیندهای شیوه زندگی، تئوری تغییرهای اجتماعی بیش از پیش با اهمیت می‌نماید. تئوری که سعی دارد تفاوت‌ها و تمایزات اجتماعی را از طریق الگوهای سنتی سرف‌انوار نشان دهد. پیشین مارکهای خاصی از لباس تبدیل به مجوزی گران قیمت برای داخل شدن در اجتماع شده است.

دستجات اجتماعی که اینگونه ایجاد می‌شوند - با توجه به امکانات و شرایط مادی و عینی آن‌ها - از ساختار طبقاتی خود مستقل نیستند. هر چند که به تنهایی با ساختار طبقاتی قابل بیان نباشند. بدین جهت است که مفهوم «جامعه‌ی طبقاتی تکنوکرات و اقلیت اجتماعی» یا کامل‌تر از «جامعه فریکر» و «بهای طبقات و رتبه‌های اجتماعی» توصیف می‌کند. باین همه میان کارگران پیش‌رفته «فرهنگ پژوهش» یک سو، و کارگران استثمار شده که سزای پناهندگانی که به سوی اقتصاد زیرزمینی رفته می‌شوند (چه خود اشتغال باشند و چه به طور رسمی مزدبگیر باشند) جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی هم می‌جوید. و چه دارد مفهوم «جامعه‌ی دو سوره‌ها» (۸) و بیشتر با توصیف می‌کند که در آن یک سو مردم شده و نهی دست اجتماع در برابر اکثریت آسوده قرار می‌گیرند. اکثریتی که به نفع بزرگی مندی، تغییر و تحولات اجتماعی را از لحاظ سیاسی کنترل می‌کنند. این توصیف گمراه کننده است: نه تنها به علت این که و چه

گروه‌های بگدست اجتماعی را معرفی می‌کند بلکه نسبت‌های عدلی مربوط را نیز به درستی تفسیر نمی‌کند. آن چه که رابرت رایش به صورت جذابی میان بیست درصد ممتاز و هشتاد درصد در حال حاکمیت به سمت پایین و یا به حاشیه رانده شده در جامعه‌ی آمریکا می‌بیند، احتمالاً به حقیقت نزدیکتر است. مثل مصرف‌گرایی و فوردیسم، در اثر فشار این تغییر و تحولات جدیداً شده است. تفاوت‌های ارزشی یافته میان مشتریان ثروت به همراه تفاوت‌های آشکار اجتماعی، بر روی الگوی مصرف تأثیر می‌گذارد. مصرف‌گرایی دیگر از مشخصات قابل توجه سرمایه‌داری پسافوردیسم نیست. الگوهای مصرفی و شیوه‌های زندگی به طور فزاینده‌ای متنوع شده‌اند. علت این تنوع نابرابری مادی و استراتژی بازار است که سعی دارد با فرسودگی کسوف و تنوع بیشترین به تولیدات مورد درخواست از اشباع بازار جلوگیری کند. این گوناگونی از این طریق ممکن شد که تولید انبوه پسافوردی، تولید کننده را در شرایطی قرار می‌دهد که یک محصول را بتواند با شکل‌هایی با تنوع پایین‌تر یا بدون تولید کند. مصرف به طور عمده به سمت کالاها و خدمات سودآور سرمایه‌داری، کامپیوتر و ویدئو، ارتباطات الکترونیک، پوشاک، غذاهای سریع و اتومبیل سوق داده می‌شود؛ در حالی که علائق مصرفی همگانی همانند مسکن، بهداشت، فرهنگ، آموزش، محیط زیست و نرجه به پهن تسخیر مقررات اجتماعی حکومت، بیش از پیش نیروهای اقتصادی و محدودکننده به نظر می‌رسند. در میان تنوع آشکارا بی‌پایان محصولات، نوع جذابی از محرومیت اجتماعی در حال شیوع است. کمبود کالاها و همگانی‌سوی این محرومیت آشکارا بسیاری را آن‌هایی را که درآمد کافی برای خرید محصولات و خدمات از بازار را ندارند تحت تأثیر قرار می‌دهد.

چرخه‌ی مصرف گسترده نمی‌شود و این چرخه از این منظر بیرونی می‌گردد. کار بیشتر برای خرید بی‌فایده‌تر، و کالاهای تجاری بیشتری که اتومبیل مثال عالی آن است، با این حال، با گسترش گروه کم درآمد و بیکار در حاشیه این جهان مصرف‌کنندگان یا تکنولوژی برتر، تعدادی آشکار می‌شود. در حالی که گروهی از کارگران شدیدتر و طولانی‌تر کار می‌کنند اما بیشتر نتوانند تولیدات برتر و زرق و برق‌پسند



فوردیسم را مصرف‌کننده گروه دیگر کمتر و کمتر کار می‌کنند تا بتوانند تولیدات اولیه و ساده‌تر است فوردیسم را بخرند. مارکس‌های پوشاک طراحی شده در ایتالیا و اسپانیا برای آن‌ها در هنگ‌کنگ با چین متالی از این تفاوت هستند.

جامعه‌ی سرمایه‌داری در اساس باز از ناساط متقابل و تضاد منسلقات و خام‌مغای سازگار متقابل مشخص می‌شود. در عمل این تضاد مناسبت است که موقعیت اجتماعی هنوز هم همان اندازه به وسیله موقعیت عینی فرد در فرایند تولید معین می‌شود که به وسیله موقعیتش به عنوان مصرفی آزاد و بی‌بازر در بازار در حال تبدیل شدن به یک جامعه خدماتی، و این به معنی حرکت به سمت سرمایه‌داری فراگیر است. حکامی که نتوانند این‌ها را به وسیله انتخاب‌ها کارگری می‌بازری شده بود و همچنین «حجاب مردمی» از همو پسانند؛ شوق و آرزوهای اجتماعی - اقتصادی جامعه را یکدیگر دور شوق، سلفه بازار بیشتر آشکار می‌شود. ارزش بازاری کار فرد بیش از پیش مهم می‌شود و تعیین دستمزدی خصوصی به سرمایه، محصولات مصرف‌گرایانه و تأمین آن شخصی اجتماعی دور از دسترس باقی می‌ماند. هر فرد تمایز فردی که به یک سرمایه‌داری گسترده تبدیل شود، حتی اگر آنها سرمایه‌داری کار خودشان باشند، گرس که نتواند ارتباطش را در بازار عرضه کند، در معرض تهدید حاشیه‌نشینی اجتماعی و سقوط به یکی از دستجات متعدد خود در هنگی است.

اصطلاح اجتماعی رایج برای توصیف این پرسه‌ها «فردگرایی» است. همانطور که پیش از این بیان شد، این به معنی عدم وجود گروه‌های اجتماعی جمع‌گرایانه نیست. بلکه به این معنی است که این گروه‌ها بیش از پیش متنوع و متمایز می‌شوند. این تغییر و تحول چشم‌انداز نیست. بلکه در حقیقت یکس از خصوصیات اساسی سرمایه‌داری فوردیسم است که تا حدود معین شدت یافته و تغییر پیدا کرده است. تسخیر امنیت دولت و راه تجاری شدن روزافزون روابط اجتماعی و نگرش شدن جامعه به همراه فشار تشدید یافته اقتصادی و نابرابری اجتماعی هر چه بیشتر، به طور خلاصه، فردگرایی، همانقدر نسبی‌کننده زندگی یک خاستگاه متفلسف کامپیوتر است که زندگی یک مهاجر غیرقانونی را تعیین می‌کند که به مشتریان شایسته می‌بخشد.

گن و روزنامه می‌فرستد اما با این حال انتظار آنان از موفقیت‌های اجتماعی بسیار غیر قابل مقایسه است. حتی امکاناتی که به وسیله‌ی دست یافتن به مدرک تخصصی به دست می‌آید، وقتی که مریدین مدرک چیزی به جز بیلبورد به یک بازار کار نیست، طوری دیگری به نظر می‌رسد.

این برای یک جامعه‌شناس رانده تا کسی همانقدر تاخیر به نظر می‌رسد که برای یک نفاق‌چی شاگشاه رفته که برای یک نام‌برسان مؤثر سیوار، که تجسم تحرک و آزادی به نظر می‌رسد، که نه تنها در سوسیالیسم بسیار بی‌برهه‌اند، که می‌کند، و حتی سرخ‌دانا با حقوق متوسط دارد، بلکه با خطرات بزرگی در سنین سالگردگی و در هنگام بیماری دست به گریبان است.

بدین شک، اگر تحقق روز افزون و گسترش جامعه بازار مدار و از هم گسیختگی طبقات اجتماعی، با میزانی از بخت و اقبال و توانایی دست‌یابی به موفقیت‌های مطلوب همراه شود باعث افزایش امکانات و آزادی‌های فردی می‌شود.

اگر شکل دادن به زندگی فردی اهمیت بیشتری یافته است، به علت روح خلاق که برای خودش تصمیم می‌گیرد ایجاد شده است، بلکه به علت واکنشی متغیانه به کالاها و خدمات متنوع و به شدت بازاری شده در سیستم نرندی سرمایه‌داری است که خود به دست تولید سرمایه‌داری و انفعال‌پذیر ایجاد شده است. مقامات تجربی نشان داده‌اند که در پی تمامی تعاریفات مدرنی، میل به «تجزیه کردن» وجود دارد بنابراین فردگرایی و تک‌گرایان جامعه نه تنها پیمانه‌ی ماهیت تک بعضی سرمایه‌داری است، بلکه در نهایت قرار می‌گیرد بلکه به نظر می‌رسد که این ماهیت تک بعضی را نیز تقویت می‌کند. تک‌گرایان و فردگرایان جامعه نباید در تحسین نهایی به عنوان گرایش مثبت جامعه درک شود، بلکه به جای آن باید به عنوان محصول تغییرات درک اجتماعی، انگاشته شود. تغییراتی که باعث شده است توانایی فردی برای شکل دادن به سرزندگی خویش، با وجود نابرابری‌های اجتماعی و مست شدن پیروانهای اجتماعی اقتصادی سنتی، گسترش یابد این تغییرات همچنین مسجول تحولاتی سیاسی و

ایدئولوژیکی است که در آن از هم گسیختگی سرمایه‌داریانه فواید اجتماعی نهادینه شده به همان اندازه مهم است که ندهای انحصاری‌آمیز جنبش‌های اجتماعی علیه جامعه‌ی تولیدکننده و بورژوازیکیک وجود سرگردگی نسوبیاتی پس از سقوط جامعه‌ی فئودالیست اهمیت زیادی دارد و در آن هم نوسازی سرمایه‌داری و هم نقد اجتماعی نقش به سزایی را بازی کرده‌اند. این مجموعه‌ی فواید و موارات سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی در مشروعیت بخشیدن به تحول اجتماعی کنونی بسیار مؤثر بوده‌اند.

آرامی و راحتی سوار- نراند- سواران سیاسی در برابر وادارند است که به بیان دیگر می‌تواند از آن به صورت جامعه‌ای که از لحاظ مادی به صورت اشتراکی بنا شده باشد، یاد کرد. در عین حال، آزادی واقعی شامل حق یا امکان متفاوت بودن به عنوان مثال در روابط میان دو جنبش یا افراد گرایش‌های متفاوت فرهنگی و روش‌های گوناگون زندگی است. رابطه تضادآمیز میان آزادی، برابری و تفاوت در فرایند حرکت بنیادی به سوی جامعه‌ی بازار مدار، بیش از پیش اهمیت می‌یابد. تشکیل جامع با مرزهای ملی و بین‌المللی گامیست همگن، پیش نیاز با اهمیت برای توسعه سرمایه‌داری بود. اکنون به نظر می‌رسد که رشد اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، این فرایند را معکوس می‌کند، به این ترتیب که روابط پولی نه تنها تعیین کننده ی بنیادهای طبیعی خودشان هستند، بلکه پیش شرط‌های اجتماعی را که تاکنون بقا داشته‌اند نیز دستخوش تقسیم می‌کنند. از میان رفتن اجتماع مدرنی - را که در نظم پیشین یا اعمال فشار، اعضایش از نظم می‌تجنید و «فرمان» می‌کرد - می‌توان به عنوان حرکتی به سوی آزادی خویش آید گفت. مسئله نظام‌های ایستادگی که فرایند نوسازی را با این مشخصات به پیش می‌برد، دقیقاً همان گسالی هستند که به نظرشان این تحولات نشان‌دهنده‌ی از میان رفتن خطرناک ارزش‌هاست.

بدین ترتیب رابطه‌ی میان دموکراسی سیاسی و ساختار اقتصادی طبقاتی، ویژگی نوین و با اهمیت می‌یابد. اگر فرض کنیم که جامعه‌ی سرمایه‌داری نیروی بنیادی را از این حقیقت می‌گیرد که مردم‌های سیاسی و اجتماعی به این علت به وجود آمده‌اند که جامعه بنیادهای

اکنونیک خود را در برابر کلاسیک شدن حفظ کند. و این به نوبه‌ی خود وجود حلقه‌ی از ساختارهای دموکراتیک و مشارکت‌گرا را می‌سازد. آن‌گاه تاخیر جهانی شدن به نظر هشدار دهنده می‌رسد. این تاخیر تاخیر از همه دموکراسی‌ها و بنیادینش تحریک می‌کنند در سطح دولت - ملت خودتخریبی خصم‌کار اجتماعی به دست سازوکار اقتصادی خود جامعه امروزه به چشم می‌خورد - عاج به قدری از جامعه نیست جهانی محیط زیست قدر نودای، برخوردار نسبی و جنگ‌های داخلی پنهان و آشکار همگی نشان‌های از این حقیقت هستند.



مسئله اساسی که باقی می‌ماند یافتن بنیادی برای یک جنبش اجتماعی راهی بخش دموکراتیک است که افضلیت از حدود سترده‌های جزئی و دفاعی فراتر رود البته باید قیود را بر این گرفت که مخالفت استثمارشدگان و فئودالستان در یک سرمایه‌داری جهانی شده همچنان به صورت شکل‌های بخشی و منفرد مقاومت بماند. حاشی که اغلب گروه‌ها یا به مبارزه با یکدیگر می‌کنند. نشان برای این که این مبارزات بمانند به صورت یک جبهه مشترک در برابر سرمایه متحد شوند بسیار کم است. اگر فرایند راهی را به صورت جنگ نهایی فهم‌مانده میان طبقات متخاصم درک کنیم، مستحتمن به تکرار یک اشتباه دچار شدیم. یک فرایند انقلابی واقعی بعد از زمانی یا اتخاذ توده‌ها تحت رهبری یک ستاد ارتش یا بروز روپارو برای کوچک نازار، بلکه هنگامی ایجاد می‌شود که تضادها و تناقض‌ها آشکارا درک شوند. این فرایند هنگامی روی می‌دهد که ملاحظاتی و مخالفت‌های گوناگون بدون توجه به تفاوت‌هایشان یک جنبش را شکل دهند. این جنبش شکل یک اتحاد خیالی را به خودش نمی‌گیرد بلکه فرایندی تاریخی است که در آن مردم بر اساس تجربیات متفاوتشان شوکت می‌کنند یا یکدیگر را متخاصم می‌کنند. و تفاوت‌های دلخواهی را یا یکدیگر ایجاد می‌کنند. آن چه که در این فرایند نقش مرکزی را بازی می‌کند این است که مردم مبارزه کنند، این که آگاهی شورش‌گر همواره وجود داشته باشد و از فرو نشاندن به برطی می‌گریزی و جنبش‌گرایی باز داشته شود.